

فریده خلف

ترجمهٔ سودابه قیصری



بنگاه ترجمه و نشر
کتاب پارسه

این داستان من است...

دختری که

از زندان داعش گریخت

فهرست

۱۱	مقدمه
۱۵	دنیای ما آن گونه که زمانی بود
۲۵	آخرین تابستان شگفت‌انگیز
۴۵	فاجعه
۷۷	بازار برده‌فروشان رقه
۱۰۳	در اتاق تاریک
۱۳۱	با «گروه خشن»
۱۴۹	در اردوگاه نظامی
۱۷۹	خروج از جهنم
۲۰۹	نه خانهای، نه کاشانه‌ای
۲۳۱	سخن آخر
۲۳۵	یادداشت آندریاسی. هافمن

مقدمه

پدرم نشانم داد چگونه بایستم. «پای چپت رو یه ذره جلوتر بذار و پاهاتو کمی خم کن.» طرز ایستادنم را تصحیح کرد، از پشت شانه‌هایم را گرفت و نیم‌تنه‌ام را طوری تنظیم کرد که درست مقابل او باشم. به‌عنوان نگهبان مرزی ارتش عراق می‌دانست چگونه اسلحه دست بگیرد. تفنگ کلاشنیکف^۱ را در دستانم گذاشت. تفنگ آن‌طور که انتظار داشتم سنگین نبود.

- دست راستت رو پشت ماشه بذار، این طوری. حالا با دست چپت می‌تونی لوله اسلحه رو جلوت تنظیم کنی. تنه اون درخت رو نشونه بگیر.
یکی از درختان توت باغمان را در نظر گرفتیم.
- و آتش!

ماشه را فشار دادم. اتفاقی نیفتاد. پدر گفت، «یالا، نترس فریده!»
اهرم فلزی را به نرمی کشیدم تا این‌که بالاخره صدای تقه‌ای آرام داد. پدر پشت سرم خندید و گفت:

1. Klashnikov

۱۲ ■ دختری که از زندان داعش گریخت

- درست همین طوره، آفرین!

مبهوت نگاهش کردم.

- ضامن رو آزاد نکرده بودم. اما الان درست‌اش می‌کنم. این طور باید

انجامش بدی.

نشانم داد چگونه ضامن را در سمت راست اسلحه آزاد کنم.

- آماده‌ای؟

متمرکز گفتم، «البته.»

- حالا دقت کن.

- باشه.

- درست نشونه گرفتی.

سر تکان دادم.

- پس بزن.

صدای بلند شلیک در باغ پیچید و فشار کلاشنیکف مرا به عقب پرت

کرد.

پدر زیر سیبل‌های سیاهش لبخند زد و گفت: «آفرین!»

هر دو به سمت درخت رفتیم تا نتیجه اولین تلاشم را ببینیم. تکه کوچکی

فلز در گوشه راست تنه درخت جا خوش کرده بود. پوکه خالی یک متر دورتر

روی خاک افتاده بود. پدرم گفت:

- استعدادش رو داری، با کمی تمرین بهتر از مادرت می‌شی.

هیجان زده پرسیدم: «این طور فکر می‌کنی؟» با محبت سرم را نوازش

کرد.

- آره، باید چند بار انجامش بدی، بعد به راحتی آب خوردن می‌شه. یه سیبل

برات تو باغ می‌ذارم. می‌بینی بعد از مدتی ترس از صدای شلیک می‌ریزه و

بهتر می‌تونی ضربه تفنگ رو کنترل کنی.

با اشتیاق سر تکان دادم. بی‌نهایت افتخار می‌کردم که پدرم در سن پانزده

سالگی شلیک کردن با کلاشنیکف را یادم می‌دهد. او قبلاً، سال‌ها قبل، به مادرم

و به برادرم، دلان^۱ که دو سال از من بزرگتر بود یاد داده بود. اما به برادرم، سرهاد^۲ که دو سال کوچکتر بود یاد نداد. همین کار نشانه مسلمی بر این بود که مرا به اندازه کافی بالغ می‌داند که در صورت لزوم از خانه و املاکمان دفاع کنم. سه تفنگ در جعبه‌ای در اتاق خواب والدینم بود. یکی از آنها مال شغل نظامی پدرم بود، دوتای دیگر را در بازار خریده بود. او گفت:

– زن‌ها هم باید استفاده از اسلحه رو یاد بگیرن. وقتی پول کافی داشته باشم، یه دونه دیگه می‌خرم تا موقع اضطرار هر کدوم یکی داشته باشیم.

پدر مشخص نکرد این موقع اضطرار چه چیزی می‌تواند باشد و من هم تصویری از آن نداشتم. آن زمان به ذهنم خطور نمی‌کرد که ممکن است احتیاط پدر ربطی به این واقعیت داشته باشد که ما ایزدی^۳ هستیم، نه مسلمان. فقط به دزدانی فکر می‌کردم که ممکن بود سعی کنند اموال بارزش‌مان را بدزدند. پانزده سال داشتم و فاجعه‌ای که در آینده انتظارمان را می‌کشید، کاملاً ورای قلمروی دنیایی بود که می‌شناختم.

1. Delan

2. Serhad

۳. ایزدی‌ها اقلیت مذهبی از کردها هستند که در شمال عراق، استان نینوا، سوریه، جنوب شرقی ترکیه و قفقاز زندگی می‌کنند. زبان آن‌ها کردی است. آیین آن‌ها ایمان بر تنها یزدان پاک است. آن معتقدند دنیا زیر نظر هفت فرشته اداره می‌شود که ملک طاووس فرشته اعظم آن‌هاست. (همهٔ پانویس‌های کتاب از مترجم است)

دنیای ما آن گونه که زمانی بود

ما در کوچو^۱، روستایی در دشت جنوب کوه سنجار^۲ در شمال عراق زندگی می کردیم که ۱۷۰۰ سکنه داشت. در بهار، حومه روستا غرق در رنگ های رنگین کمان است. اطراف روستا درختان و گیاهان بسیاری شکوفه می دهد، همین طور علف هایی که چوپانان بزهایشان را آنجا به چرا می برند. در تابستان، گرما همه چیز را خشک می کند و گیاهان پژمرده می شوند. به همین دلیل روستائیان در اطراف کوچو چند برکه ایجاد کرده بودند که زمین هایمان را با آن ها آبیاری می کردیم. هر روز باید باغمان را که دیوارهای بلند محصورش کرده بود هم آب می دادیم. این یکی از کارهای من بود. صبح و غروب شیر آب روی تراس را باز می کردم و به درختان می پاشیدم.

باغ بسیار زیبایی با درختان توت، بادام و زردآلو داشتیم و زیر سایه آنان، سبزی هایی که مادرم کاشته بود رشد می کردند: کدو سبز، تره فرنگی، بادمجان، سیب زمینی، پیاز، کاهو و کلم.

1. Kocho

2. Sinjar